**فقه الاخلاق‌ ۰۱**

on: دی ۱۷, ۱۳۹۴در: [صفحه اصلی](http://bonyadhad.ir/category/home), [مقالات برگزیده](http://bonyadhad.ir/category/home/mags)[No Comments](http://bonyadhad.ir/3022#respond)

PrintEmail

على زینتى‌

**اشاره‌**

**با صلوات بر پیامبر خاتم، حضرت محمد و اهل‌بیت آن حضرت**

قلم تکوین و خلق، و قلم تشریع و تقنین، همسو و مکمل یکدیگرند. اگر غیر از این بتوان تصور کرد نشان از نقص تشریع و یا عدم تدبیر در خلقت دارد که چون هر دو، منشأ الهى دارند، از ساحت حضرت حق و حکیم علیم به دور است.

آن‌گاه که نبى خاتم، در مقام اعلام اهداف دین حنیف اسلام، اتمام مکارم اخلاق را از جمله این اهداف بیان مى‌فرماید: (انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق‌)[[۱]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn1) به یقین قلم تکوین الهى نیز با چنین هدف مبارکى همسو است و ممکن نیست هدف تشریع با تکوین مغایرت داشته باشد، و زمینه هاى فراهم کردن اهداف تشریعى در قلم تکوین نادیده گرفته شود و حتى در تغایر با آن‌ها به خلق و تکوین اقدام نماید؛ لذا بى‌تردید، خداوند در خلقت آدمى همان اهداف را تعقیب مى‌کند و یا دست‌کم در نظر دارد که در تشریع، بیان آن را بر عهده رسولش قرار داده است و دفتر تکوین را همسو با دفتر تشریع، تنظیم و تدوین مى‌کند و برعکس. بر این اساس، تکوین و تشریع، همسو با هم «اتمام مکارم اخلاق» را سرلوحه برنامه‌هاى خود دارند. اگر برنامه تشریعى از بیرون، آدمى را به سوى برخوردارى از مکارم اخلاق دعوت مى‌کند، از درون هم بنا بر ساختارخلقى و ساختمان و نظام خلقت، به سمت «اتمام مکارم اخلاق» تمایل دارد.

اما اینک، این تمایل درونى به سوى «مکارم اخلاق» چیست؟ مکانیزم این هدآیت تکوینى چیست و چگونه این فراخوان درونى شکل مى‌گیرد؟ این پرسشى است که تا کنون، کمتر با جواب مناسب روبه‌رو شده است. این نوشته نیز در صدد زمینه سازى و تهیه جواب این سئوال نیست. آنچه این مقاله در صدد بررسى آن است، گشودن دریچه‌اى به سوى فهم چگونگى آن دعوت بیرونى است. آن نبى خاتم صلى الله علیه و اله و سلم چه سان خلایق را به سوى این هدف الهى دعوت کرده است؟ چگونه این هدف را در برنامه تشریعى و تقنینى دین حنیف اسلام تعقیب کرده و در صدد فراهم نمودن آن بر آمده است؟ به‌ بیان دیگر، اگر آن حضرت صلى الله علیه واله وسلم براى «اتمام مکارم اخلاق» به پیامبرى برانگیخته شده است براى تامین این هدف الهى، چه فعالیتى انجام داده و آثار تلاش آن نبى خاتم که خود را براى هدآیت امتش به زحمت انداخته‌[[۲]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn2) کجا گزارش شده است؟ و ما مسلمانان که وارث این تلاش و کوششیم، امروزه چقدر از آن سرمایه بهره‌مندیم و در مسیر استفاده از آن، چه مسؤولیتى داریم؟ چه باید انجام دهیم و چه انجام داده‌ایم؟

آنچه جاى تردید ندارد، این است که اگر آن نبى الهى به منظور هدفى خاص برانگیخته و مبعوث شده، یقینا در مسیر نیل به این هدف تلاش کرده است و هرگز با معطلى و عدم اقدام عملى آن نبى مواجه نشده‌ایم. آن فرستاده آسمانى براى تامین این هدف مقدس و الهى، اقداماتى تشریعى انجام داده است که تجلى این اقدامات، در ایات قرآنى و روایات نورانى به ارث باقى مانده‌[[۳]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn3) و قابل دسترسى و بهره‌بردارى علمى و عملى است.

آنچه باقى مى‌ماند، تمهید مقدمات بهره‌بردارى علمى و عملى از دو ثقل به یادگار مانده از آن نبى مکرم صلى‌الله علیه و اله وسلم است. به بیان دیگر، این سخن- فارغ از استدلاهاى پردامنه- به بیانى سهل و ساده از ضرورتى فراموش شده به نام «فقه الاخلاق» یاد مى‌کند اگر آن نبى خاتم، براى اتمام مکارم اخلاق عهده دار نبوت الهى شده است و براى انجام این مسؤولیت، قبول خطر کرده است و آن را در قالب کتاب وعترت براى ما باقى گذاشته است اینک باید از خود بپرسیم براى فهم و درک آن ایین اخلاقى حنیف، چه فعالیت علمى و عملى انجام داده‌ایم؟ اگر فقه آل‌رسول، بیان‌گر ایین زندگى اسلامى و دینى است و یکى از ساحت‌هاى زندگى اخلاق است، در استخراج اندیشه اخلاقى اسلام چه کار انجام شده است؟ و در یک کلام «فقه الاخلاق» در حوزه معارف دینى اسلام چه جایگاهى دارد؟

گویا تسامح در ادله سنن که دانشمندان را از بررسى دقیق و عقلانى سند روایات مرتبط با حوزه اخلاق معاف داشته، به نوعى ما را به تسامح در بررسى متنى و محتوایى قلمرو اخلاقى دینى نیز مبتلا ساخته است. به گونه‌اى که امروز، هم از نظر عملى سرمایه‌هاى عمیق اخلاقى را از کف داده‌ایم و هم در عرصه علم و تحقیق در حوزه اخلاق دینى دچار تسامح و تساهل شده و تمام فقه شریعت حنیف اسلام و ایین پیامبر خاتم صلى الله علیه واله وسلم را در چندین باب و کتاب عبادى و معاملى و ایقاعى محدود کرده‌ایم.

بدان امید که این سخن، آغازى به و فرخنده براى سرانجامى بهتر و پرمیمنت در عرصه پرداخت به اخلاق در حوزه اندیشه اسلام و حقایق ناب ایین حضرت مصطفى و طریق حضرت على مرتضى علیهما و على الهما الاف التحیه والثناء باشد، به مباحث فقه الاخلاق مى‌پردازیم؛ آمین یا رب العالمین.

**بخش اول: کلیات فقه الاخلاق‌**

– مفهوم شناسى‌

– تعریف لغوى فقه‌

– تعریف اصطلاحى فقه‌

– تعریف لغوى اخلاق‌

– تعریف اصطلاحى اخلاق- ارتباط فقه و اخلاق‌

– تعریف لغوى و ابتدایى فقه الاخلاق- تعریف برگزیده فقه الاخلاق‌

– هدف‌

– ضرورت‌

– روش تحقیق‌

– سابقه وپیشینه‌

– موضوعات‌

**تعریف لغوى فقه‌**

فقه، واژه‌اى عربى است و براى درک مفهوم لغوى آن، باید به سراغ لغت‌شناسان عرب رفت. نزد لغت‌شناسان عرب، این واژه داراى چندین معناى مختلف و متفاوت مى‌باشد. ما از بین انبوه معانى بیان شده به چند معناى عمده و اساسى اشاره مى‌کنیم و آن‌گاه از بین آن‌ها معناى مورد نظر را تعیین مى نماییم:

**معناى اول‌**

اولین و گسترده‌ترین معناى فقه، همانا «فهم» است که بیشتر لغت‌شناسان نیز این معنا را براى فقه بیان کرده‌اند[[۴]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn4) قاموس قرآن در استعمالات قرآنى فقه مى‌فرمایند: فقه (بکسر اول) فهمیدن. در مصباح گفته است:«الفقه: فهم الشّى‌ء».

(قالُوا یا شُعَیْبُ ما نَفْقَهُ کَثِیراً مِمَّا تَقُولُ …) (سوره هود: ۹۱)- گفتند: «اى شعیب! ما بسیارى از آنچه که مى‌گویى نمى فهمیم- لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها (سوره اعراف: ۹۷۱)- قلوبى دارند که با آن‌ها نمى فهمند.[[۵]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn5)

**معناى دوم‌**

دومین معناى فقه «علم و آگاهى» است. البته باید توجه کرد که این دو معنا، دو مفهوم مطلق هستند؛ یعنى بیان نمى‌کنند کدام فهم یا علم و آگاهى لذا به هر فهم و هر علم و آگاهى فقه گفته مى شود و با ابزار و وسیله رسیدن به این علم و آگاهى و یا سطح اتقان و … آن توجه نداریم. بر همین اساس از این دو معنا به «مطلق فهم» و «مطلق علم و آگاهى» تعبیر مى‌کنند. در این صورت، فقه داراى دو مفهوم مطلق و بى‌محدودیت مى‌باشد؛ یکى مطلق فهم و دیگرى مطلق علم و آگاهى. معنا ى دوم یعنى فقه به معناى «علم و آگاهى» را نیز بیشتر لغت شناسان بیان کرده اند.[[۶]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn6)

**معناى سوم‌**

در سومین معنا، فقه به مفهوم «فهم همراه با تامل و دقت» مى‌باشد. طبق این تعبیر فقه به معناى آگاهى به مفاد و مفهوم و مقتضاى کلام است که با تامل در متن و کلام به دست مى اید. بر همین اساس، بین واژه «علم» و «فقه» تفاوت قابل ملاحظه‌اى وجود دارد که به آن اشاره مى‌کنند:الفرق بین العلم و الفقه:

أنّ الفقه هو العلم بمقتضى الکلام على تأمّله، و لهذا لا یقال إنّ الله یفقه، لأنّه لا یوصف بالتأمّل. و تقوله لمن تخاطبه تفقّه ما أقوله، أى تأمّله لتعرفه. و لا یستعمل إلّا على معنى الکلام- لا یکادون یفقهون قولا. و أمّا- و لکن لا تفقهون تسبیحهم: اتى بلفظ التسبیح و هو قول. و سمّى علم الشرع فقها لأنّه مبنى عن معرفه کلام الله و کلام رسوله.

الفرق بین الفهم و العلم: أنّ الفهم هو العلم بمعانى الکلام عند سماعه خاصّه، و لهذا یقال فلان سیئّ الفهم، إذا کان بطى ء العلم بمعنى ما یسمع، و لا یجوز أن یوصف الله بالفهم، لأنّه عالم بکلّ شى ء على ما هو به فیما لم یزل.[[۷]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn7)

بنابر نظرشهید مطهرى رحمت‌الله علیه فقه در همه جا به معناى «فهم عمیق» بکار مى رود و گویا معنایى جز این ندارد.

**معناى چهارم‌**

باالاخره چهارمین معناى بیان شده براى فقه همانا عبارت است از: «فطانت و تیز فهمى»[[۸]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn8)

**مفهوم اصطلاحى فقه‌**

فقها همانند لغوى‌ها براى واژه فقه چندین معناى متفاوت اصطلاحى بیان کرده‌اند. از بین معانى ارائه شده، به چند معنا اشاره مى‌کنیم:

**معناى اصطلاحى اول‌**

در اولین معنا، فقه به «شناخت معارف دینى» و «علم و فهم دین اسلام» معنا شده است. در این معنا، معارف دینى یا فهم دین اسلام، مفهومى بسیار کلى است که هر یک از فقها براى آن، معنایى ارائه کرده‌اند:

برخى، معارف دین را به «عقاید، مقررات و احکام» تفسیر و معنا مى‌کنند. طبق این معنا، فقه یعنى شناخت عقاید و احکام و مقررات که خود مقررات هم اعم از مقررات اخلاقى و اجتماعى و … مى باشد.

در برابر، برخى دیگر، دایره مفهومى معارف دینى یا فهم دین را به بخشى خاص به نام حلال و حرام یا احکام و یا فروع دین محدود مى‌کنند؛ لذا طبق این معنا، فقه به معناى «شناخت احکام» است.[[۹]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn9)

این تعاریف و معانى، از جهت دیگر نیز دچار اطلاق است سطح علم به دین و یا احکام را مطلق رها نموده اند و اعم از علم اجتهادى و تقلیدى است. بر این اساس نیز براى فقه دو تعریف دیگر مى توان ارائه کرد:

فقه، به معناى آشنایى به احکام است؛ اعم از این که از طریق استنباط و اجتهاد به دست آمده باشد یا از طریق تلاش فکرى. طبق این معنا، به کسى که احکام دین را از رساله عملیه فراگرفته و حفظ کرده باشد فقیه گفته مى‌شود.[[۱۰]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn10)

اما بر اساس حیطه علم و دانش، نظر دیگرى وجود دارد که فقه را به معناى دانشى اجتهادى در نظر مى‌گیرند که بر اساس آن، فقیه با مراجعه به ادله و منابع تفصیلى، احکام دین را استخراج مى‌کند. بر پایه همین تعریف، بسیارى از فقها فقه را این گونه تعریف مى کنند: هو العلم بالاحکام الشرعیه الفرعیه عن ادلتها التفصیلیه؛

علم به احکام شرعى فرعى از روى منابع و دلیل‌هاى تفصیلى آن‌ها.[[۱۱]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_edn11)

در این معنا، فقه، علمى است مانند دیگر علوم که موضوعات خاص خود را دارد.

**پیوست‌ها:**

[[۱]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref1) . بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۳۷۲، باب ۹۲؛ مستدرک الوسایل، ج ۱۱، ص ۱۸۷، باب ۶، ح ۱۲۷۰۱.

[[۲]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref2) . سوره الغاشیه: ۲۲.

[[۳]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref3) . وسایل‏الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۳، باب تحریم الحکم بغیر الکتاب، ح ۳۳۱۴۴.

[[۴]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref4) . خلیل بن احمد فراهیدى، العین، ج ۳، ص ۳۷، احمدبن‏فارس، معجم‏مقاییس‏اللغه، ج ۴، ص ۴۴۲. احمد بن محمد فیومى، مصباح المنیر، ج ۲، ص ۱۵۴، فخرالدین الطریحى، مجمع البحرین، ج ۶، ص ۳۵۵.

[[۵]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref5) . قریشى محمد، قاموس قرآن، ج ۶، حرف فاء ص ۱۹۸.

[[۶]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref6) . حسن مصطفوى، التحقیق فى کلمات القران الکریم، ج ۹، حرف الفاء، ص ۱۲۳.

[[۷]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref7) . مرتضى مطهرى، آشنایى با علوم اسلامى، کتاب اصول فقه و فقه، ص ۵۳.

[[۸]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref8) . ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۰، ص ۳۰۵ و ۳۰۶، محمد بن مرتضى الزبیدى، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۹، ص ۴۰۲.

[[۹]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref9) . ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۳، حرف الفاء ص ۵۲۲، اسماعیل بن حماد الجوهرى، الصحاح ج ۶، ص ۲۲۴۳، مرتضى مطهرى، آشنایى با علوم اسلامى، کتاب اصول فقه و فقه، ص ۶۶.

[[۱۰]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref10) . محمد على انصارى، الموسوعه الفقهیه، ج ۱، ص ۱۶، تا ۴۴؛ على دوست ابوالقاسم، فقه و عرف، ص ۴۱.

[[۱۱]](http://bonyadhad.ir/3022%22%20%5Cl%20%22_ednref11) . محمد بن مکى عاملى، القواعد و الفوائد، ص ۳۰؛ حسن بن زین‏الدین الشهید، معالم الدین و ملاذ المجتهدین، ص ۲۶، میرزا ابوالقاسم قمى، قوانین الاصول، ص ۵؛ ابن منظور، لسان العرب.

<http://bonyadhad.ir/3022>